

در اسباب خداوند تلخی و کینه از بین می رود.



پیدایش 50؛ 15-21

15 چون برادران یوسف دیدند که پدرشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف از ما کینه داشته باشد انتقام همه آن بدی را که در حق او کردیم از ما خواهد گرفت.» 16 پس برای یوسف پیغام فرستادند که: «پدرت پیش از مرگ خود چنین وصیت کرد: 17 "به یوسف چنین گوید: از تو تمنا دارم بدیهای برادرانت و گناهانتشان را ببخشایی، زیرا که به تو آزار رسانیده‌اند." پس اکنون تمنا می‌کنیم بدیهای بندگان خدای پدرت را ببخشایی.» چون با وی چنین

سخن گفتند، یوسف بگریست. 18 برادرانش همچنین آمدند و در برابر او بر زمین فرو افتادند و گفتند: «اینک ما بندگان تویم.» 19 اما یوسف به آنان گفت: «مترسید. زیرا مگر من در جای خدا هستم؟ 20 شما قصد بد برای من داشتید، اما خدا قصد نیک از آن داشت تا کاری کند که مردمان بسیاری زنده بمانند، چنانکه امروز شده است. 21 پس مترسید. من نیازهای شما و فرزندانان را برآورده خواهم کرد.» و بدین‌گونه آنان را تسلی بخشید و سخنان دل‌آویز به آنان گفت.

تلخی و کینه ... ما انسان‌ها متأسفانه همیشه این دو چیز را تجربه کرده ایم. و معمولاً اینها از یک چیز کوچکی شروع می‌شوند. ولی چیزی که بعداً اتفاق می‌افتد خیلی بدتر می‌باشد. همیشه ما موقعیت‌هایی را اجازه می‌دهیم که پیش بیایند که تلخی و کینه در آن رشد بکنند. تلخی مابین انسان‌ها چیزی است که باعث می‌شود بین ما تفرقه بیافتد. فکرهای تلخ باعث ایجاد جو سنگین مابین انسانها می‌شود. و این امکان دارد مابین یک خانواده و یا مابین یک فامیل و یا در جمع اعضای یک کلیسا و یا در یک روستا و یا مابین همکاران و یا نسبت به همسایه رخ دهد. تلخی موجود در بین انسان‌ها به طوری خطرناک است که ما در ابتدا اصلاً به آن توجه نداریم. و از چیزهای کوچک شروع می‌شود مثل این جمله‌ها: باز هم او 5 دقیقه دیر به جلسه آمد و یا او دوباره نظرهای دوپهلویی عنوان کرد. این افراد حتی می‌توانستند اگر امکانش وجود می‌داشت آنها را نابود کنند. می‌بینیم که همه چیز از یک چیز کوچکی شروع می‌شود. که بعد از چندی مابین این ارتباطات یک دیوار بلندی بوجود می‌آید که دیگر نمی‌توان با چیزی آن را نابود کرد. و دیگر این روابط قطع می‌شوند. و دیگر انسان‌ها رفتنی ندارند که با هم ارتباطی داشته باشند. در اینگونه از حالت‌ها انسان‌ها به همدیگر حسادت پیدا می‌کنند. با این تفاسیر باز هم آدم در ارتباط اول با حالتی از روی اجبار به دیگری صبح بخیر می‌گوید و یا احوال او را می‌پرسد. و یا احوال خانواده او را می‌پرسد. ولی در قلب او چیز دیگری جریان دارد. و درون او پر از کینه می‌باشد. و این کینه‌ای که در قلب راه پیدا کند، آدم نمی‌تواند به راحتی از آن نجات پیدا کند. و به همه جای آدم نفوذ می‌کند و آدم نمی‌داند که آن از کجا شروع شده است. ولی یک چیزی کاملاً مشخص است و آن هم این است که آدم‌ها با داشتن کینه خیلی بدبخت هستند. و آدم باید این همه بدبختی‌ها را یک باره تکان بدهد تا همه این کینه‌ها از بدن خارج شوند. من می‌خواهم به شما یک دانه‌ای که همان دانه شکلات است را معرفی کنم. در کنار این دانه یک بسته شکلات خیلی خوشمزه نیز وجود دارد. که از همین دانه درست شده است. ولی اگر آدم بخواهد این دانه شکلات را بجشد بسیار تلخ می‌باشد. و آن قابل خوردن نمی‌باشد. قبل از اینکه من آن شکلات خوشمزه را بتوانم بخورم، آن بایستی طی مراحل ساخته شود. ابتدا باید آن دانه‌ها آسیاب بشوند ولی باز هم آنها خیلی تلخ می‌باشند و باید خیلی به هم بخورد. تا این تلخی از آن بیرون آید و یک شکلات خیلی خوشمزه درست شود. این روند دقیقاً در روابط ما انسان‌ها نیز وجود دارد. اگر ما بخواهیم به این روابط سرد بی‌اعتنا باشیم و یا روی آن را ببوشانیم. و یا اگر کلمات خوب را به دروغ عنوان کنیم ولی در درون ما کینه باقی بماند دیگر انوقت انسان‌ها غیرقابل تحمل می‌شوند. و این چیزها تا مدت‌های زیادی در مغز ما جای می‌گیرند که در نهایت ما هم به یک آدم تلخ تبدیل می‌شویم. و این تلخی فقط برای آن دسته از افرادی نیست که به ما بدی کرده‌اند بلکه ما هم طی مدتی برای دیگران نیز غیرقابل تحمل می‌شویم. و در اینجا باید آدم همان کاری بکند که با آن دانه شکلات انجام می‌دهند. آدم باید خیلی انرژی صرف کند. و ابتدا آن کینه‌ها را آسیاب کند و بعد به هم بزند. و در ادامه آدم باید مدت‌های طولانی به صداقت سخن بگوید. و این به آن معنی است که آدم باید خودش را هم تفسیر کار و یا شریک یک خطایی بداند. و همچنین ما نباید دیگران را در زمان ارتکاب خطا قضاوت کنیم. در اینجا ما به راحتی اینها را عنوان کردیم. ولی در عمل باید آدم خیلی تلاش کند و صبر داشته باشد و همچنین ناراحتی بکشد. دقیقاً مثل آسیاب کردن دانه‌های شکلات.

کسی که می‌تواند در اینباره خیلی به ما کمک کند، یوسف است کسی که ما در ایه‌های انجیل درباره او می‌خوانیم. یوسف پسر یعقوب توسط برادرانش به چاهی انداخته می‌شود. او در واقع بایستی کشته می‌شد. ولی او به مصری‌ها فروخته می‌شود. تا او

تا آخر عمرش برای آنها کنیزی کند. او می بایستی برای برادران و پدرش یک شخص مرده به حساب می آمد. برادرانش از او سوء استفاده کردند و او را همیشه مقصر دانستند و او را قصد داشتند که بکشند. اگر که ما بخواهیم کسی را بگوییم که در آن زمان همه این بدبختی ها را تجربه کرده است ان فقط یوسف می توانست باشد. ولی یوسف راه خیلی خیلی بلند دیگری را در پیش می گیرد. راهی که خیلی برای او درد و رنج داشت. او همان راهی را انتخاب کرد که ما در مثال دانه های شکلات زده بودیم. او می بایستی با برادرانش به نقطه صلحی می رسید. و بجای کشتن آنها، او آنها را به اعمالشان مواجه می کرد. که این کار برای او درد آور هم می بود. چراکه او یک بار انقدر بلند گریه کرد که تمام اهالی قصر صدای او را شنیدند. و اگر چنین چیزهایی پیش بیاید ادم باید به راستی بگوید که خیلی چیزها را نمی شود دیگر پنهان کرد و هر چیزی که در قلب انسان وجود داشته بیرون خواهد آمد. و این امر خیلی دردناک است و یوسف به همین خاطر بسیار گریه کرده است. ولی این امر برای برادران او اینچنین نبود زیرا آنها چیز دیگری در سر داشتند و آنها می خواستند که یوسف را به مصری ها بفروشند و به پدر بگویند که او را یک حیوان وحشی دریده است. و ادم نمی تواند همچنین داستانی را تصور کند. این عمل برادران یوسف کاملاً اشتباه بوده است. و این گناهی که آنها با آن درگیر بودند را آنها تا مدت های زیادی به همراه داشتند. حتی تا زمانی که همه چیز تمام شده بود و آنها در مصر در امنیت بودند. و حتی زمانی که یوسف آنها را بخشیده بود و پدر آنها مرده بود دوباره آن ترس همیشگی وجودشان را دربر گرفت. برادران این فکر را می کردند که یوسف بخاطر پدر است که به آنها کاری ندارد و الان که پدر مرده است او می تواند همه آنها را بکشد. آنها به این فکر افتادند که با یک دروغ کوچک جان خودشان را نجات دهند. و آن هم این بود که پدر قبل از مرگش سفارش کرده بود که یوسف بایستی برادرانش را برای همیشه ببخشد. آن زمانی که یوسف این سخن برادرانش را می شنود دوباره گریه می کند شاید او دروغ برادرانش را فهمیده بود. شاید هم او بیاد آن درد همیشگی افتاده بود. ولی در هر حال این درد تا مدت ها با او همراه بود. ولی یوسف یک چیزی را می توانست درک کند که برادرانش تا آن زمان نفهمیده بودند که این دست خدا است که در همه امور مابین آنها در جریان است. و من اسم این را بهترین موهبت روحی می نامم. و این را فقط ادم میتواند از خدا دریافت کند. وقتی که ادم بتواند در میان تمام بدبختی ها و ناامیدی ها و تنهایی ها دست خدا را ببیند این خودش یک معجزه است.

یوسف می گوید: شما قصد داشتید که به من بدی بکنید ولی خدا با من خوبی کرده است.

یوسف می تواند دست خدا را در تمام دوران بدبختی هایش ببیند. و این اتفاق مقدس فقط مابین او و برادرانش اتفاق نمی افتد بلکه مابین او و خدا نیز رخ می دهد. با توصیف این داستان می توان فهمید که این همه تلخی ها از کجا سرچشمه پیدا می کند. آیا اینها همه کار خدا نمی باشد؟ جایی که مصالمت رخ می دهد خدا در آنجا حضور دارد. ولی قانون هایی که در این دنیا وجود دارند شکل های مختلفی هستند. در این دنیا تنفر، تلخی و دشمنی رو به زیاد شدن است. و این ها همه راههای خدا نمی باشند. زیرا او همه پلیدی ها رو به خوبی تبدیل می کند.

آشتی به این معنی است که کسی می خواهد برای تو دوباره با تمام قدرت بماند.

مصالمت به مهربانی همه را صدا می زند. و به همه تسلی می دهد.

عیسی امروز تو را صدا می زند تا تو برادر و خواهر خودت را ببخشی. زیرا او ما را بخشیده است و تو نباید هیچ چیز بد را در خود رشد دهی. عیسی می خواهد که همه چیز بد را از ما دور سازد. وقتی که عیسی من را بخشیده است من نیز آماده ام تا دیگران را ببخشم. تو نباید اجازه بدهی تا پلیدی به قلبت ورود کند. حال به آن تکه شکلات خوشمزه فکر کن که چقدر لذیذ است. خوشمزه بودن آن بخاطر این است که آن را به کرار تکان داده اند. و در این عمل تلخی های آن از بین می رود و این عمل را خود شکلات نمی تواند به تنهایی انجام دهد. و آن را ماشینی مخصوص انجام می دهد و تو هم باید روح خودت را به کلام خدا بسپاری تا آن را به حرکت درآورد. و آن تو را به سمت عیسی روانه می کند و او هم تو را می بخشد از تمام تلخی هایی که داری. و شخصیت مسیحی بودن تو کامل می شود و تو با برادر و خواهرهایت را در صلح و آرامش دیدار می کنی.

پولس می نویسد: بخشنده و مهربان باشید. اگر کسی از شخصی گله ای دارد باید او را ببخشد. ادم می تواند این را بگوید که: با همدیگر پاک و منزه باشید. ولی این امر نمی تواند همیشه اسان باشد. ولی خداوند با ما همانند یوسف رفتار می کند هر چند که کار یوسف غیر ممکن به نظر می رسد. ولی با محبت خداوند و شناخت دست خدا ما می توانیم دیگران را ببخشیم و دوست داشته باشیم.

آمین